

سه‌شنبه ۲۹ مرداد ۱۳۹۲ / سال دهم • شماره ۱۸۱۱ • ۷

شرق روزنامه

ادبیات

اخوان به مثابه شاعر یگانه ، مقدس آتشی بودیم	صفحه ۸
نگاهی به تاز ه‌های کتاب، در حوزه ادبیات و هنر	صفحه ۹
حسین افخمی: «درواز ه‌بانی» اعمال سلیقه فردی و سانسور نیست	صفحه ۱۰

نگاه

نگاهی به کتاب شعر «آوا‌های فرشته بی‌بال» شمس لنگرودی در آرامش تو پلنگی است



شده است. این کتاب شامل ۸۷ شعر کوتاه و بلند شاعر با مضمون اجتماعی است. شمس لنگرودی در سال‌های اخیر با انتخاب زبانی ساده و روان سعی بر آن داشت تا با خوانندگان بیشتری ارتباط برقرار کند اما در این مجموعه گرچه کارکرد زبان در همان روابط ساده زبانی قرار می‌گیرد اما وجه تخیلی بیان و گاه غبرواقعی بودن مضمون، سبب می‌شود تا زبان از ساحت روزمرگی به ساحت فراواقعی برود، به همین دلیل کسانی که با زبان ۵۳ترانه عاشقانه خو گرفته‌اند شاید نتوانند با شعرهای این مجموعه مانند کارهای پیشین ارتباط برقرار کنند.

شعر شمس شعر ساده‌ای است. سادگی با جهان شعر او سخت پیوند دارد. فهم شعر او برای خواننده آسان است. نه به‌دلیل سادگی جهان او، بلکه به دلیل روایت ساده او از جهان پیچیده امروز. او ساده و عمیق روایت می‌کند. شاعر با پاسخ به این سوال که شعر چیست؟ کتاب را آغاز می‌کند. سه شعر ابتدایی کتاب به این سوال پاسخ می‌دهد که شعر از نگاه شاعر چیست و این چیستی چه نیستی با جهان درونی و بیرونی شاعر دارد. همین سه شعر نسبت شاعر را با جهانی که می‌خواهد در دیگر شعرهایش بیافریند نشان می‌دهد. شعر یارنگر انسان در بن‌بست‌های زندگی اجتماعی است. شعر ا/ درستم ظهور می‌کند / وقتی که باز کردن هیچ دری / قادر نیست. ظهور یعنی بروز ناخودآگاه درونی در برابر رویدادهایی که آگاهانه اتفاق می‌افتد شعر چون با من‌های اجتماعی پیوند دارد بیشتر در آگاهی شکل می‌گیرد نه ناآگاهی. در شعر دوم، شعر، فریاد بی‌امان از سوراخ کلید زنان است و در شعر سوم، شعر راهی به سوی شدن است.

شعر از هوای ترک‌خورده ظهور می‌کند / وقتی آفتاب / بارانی ابریشمی‌اش را بر می‌دارد از افق / راهی روز می‌شود.

کلیت مفهومی این تعاریف نشان می‌دهد شاعر در این مجموعه رویکردی کاملاً اجتماعی دارد. شعر برای او با جامعه و نسبیتی که انسان با جامعه دارد تعریف می‌شود و این تعریف ساحت شعر را از موقعیت فردی به موقعیت اجتماعی سوق می‌دهد. شاعر درصدد ایجاد جهان ممکن برای نبوده‌های این جهان واقعی نیست بلکه او همین جهان را در یک جامعه تعریف‌شده نقد می‌کند و نمی‌خواهد با حذف این جهان، جهان تازه‌ای را برای خود و خواننده فراهم کند. شعر اجتماعی‌اش شمس شعر اعتراضی و نوینده‌ای برجسته است، برای او هیچ حرکت و جنبشی به زیبایی ختم نشده است. او غرق می‌شود، زخم می‌خورد و کور می‌شود؛ زیرا تمام اتفاق‌های جامعه در بستر آگاهی او شکل گرفته و او خود را و سنسل خود را قربانی حرکتی می‌داند به امید واهی شهره‌ی که پشت پلک بسته سال‌های می‌دید. مرگ‌اندیشی و نومیدی موضوع بسیاری از شعرهای کتاب «آوا‌های فرشته بی‌بال» است. شعر ۱۸ و شعر ۳۳ زندگی را بی‌معنی و باریکه آب بی‌ثمری می‌داند و در شعر ۳۶ به صراحت می‌گوید: به چه کار من می‌آید / روز و شب / به چه کار من می‌آید / روزهای از دست‌رفته شاعر انا را خت می‌کند. حتی عشق هم نجات‌بخش نیست و انسان را غرق بودگی‌هایش می‌کند.

عشق / اصحاری سراب است / در پیاله نازکی / و شگفتا / غرقم می‌کند / در نگاهی جهان‌شناسانه شمس لنگرودی در این شعرها به زندگی باور ندارد و به بیانی نبودن بهتر از بودن است. «آوا‌های فرشته بی‌بال» پاسخی به بودگی‌ها و نبودگی‌های انسان امروز در جنرفیاضی ایران و جهان است. نام این کتاب از شعر شماره ۷۵ گرفته شده که به احمد پوری تقدیم شده است.

و این فرشته بی‌بال که سمت خله من می‌آید / تویی، «فرشته بی‌بال» کنایه از انسانی است که با خلق‌و‌خوی فرشتگی روی زمین زندگی می‌کند. احمد پوری، برای شاعر همان فرشته بی‌بال است که با حضورش همه ستارها را مهمان سفره او می‌کند. به اعتقاد شاعر خیلی از آدم‌ها انگار فرشته بی‌بالیم و برپایمان مقدور نیست پرواز کنیم. شعرهای اجتماعی گرچه کارکرد فراگیرتری نسبت به شعرهای عاشقانه می‌توانند داشته باشند اما بی‌تردید زبان عاطفی در این دسته از شعرها نقش کم‌رنگ‌تری دارد. شاعر در این مجموعه به تبیین موقعیت‌های اجتماعی انسان امروز می‌پردازد بنابراین هر موضوع در موقعیت متفاوت نقش متفاوتی دارد. در «آوا‌های فرشته بی‌بال» شاعر به مضامینی چون زندگی، مرگ و عشق می‌پردازد اما نوع نگاه ثابت نیست. چراکه شاعر با نوع نگارشى دموکراتیک، انسان را در برابر موقعیت‌های زمانی و مکانی مختلف، با کارکرد متفاوت معنا می‌کند.

دنیا / پر از حکایت دیوها / هر کس / به قدر دن کیشوت بودن / قهرمان. شاید انسان نگاه شاعر بر مبنای همین دن کیشوت بودن باشد. با وقتی از بهشت سخن می‌گوید با همین نگاه تکثر گرا به بهشت را به گنجایش خواب‌های ما تعریف می‌کند. بهشت / به گنجایش خواب‌هایمان بود / بهشت مگس / درز کبسه‌ش شیرین / در مغزهای که مگس کش ندارد. جدای از طنز نفیته در زبان شاعر بهشت به گنجایش خواب‌ها تکثیر می‌شود. از این دیدگاه بهشت من شاعر با بهشت من عابد با بهشت من عارف و با بهشت من کافر می‌تواند متفاوت باشد. این یک نگاه هستی‌شناسانه است که با توجه به نوع، جنس، زمان و مکان می‌تواند بهشت‌های گوناگونی آفریده شود. شاعر هر دو سوبه روابط زندگی را می‌بیند. به هنگام عشق‌بازی کرسک، زندگی را زیبا تلقی می‌کند و آن هنگام که تنفگ شکارچی را به صورت‌نشان خیره می‌بیند زندگی بر او نا‌زیباست. شعر شمس به لحاظ ظرفیت، قابلیت جهانی‌شدن دارد به شرط آنکه همواره معنا را به تعداد انسان‌های روی زمین متکثر بداند. به‌طور کلی شعرهای این کتاب در دو زمینه نومیدی و فرار از حتمیت شکل می‌گیرند. چه آنجا که از مرگ برونان و همسرش می‌گوید: مرگ اجارهم بود / برای خانه زندگی / که مدام چکه می‌کرد.

ادامه در صفحه ۸

مرور

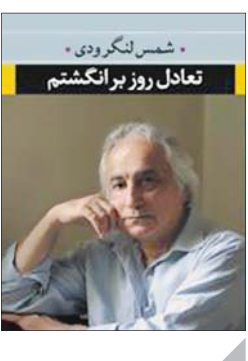
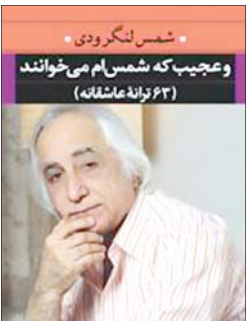
انتشار سه مجموعه شعر تازه از محمد شمس لنگرودی آوا‌های تغزلی و اجتماعی

این روزها سه مجموعه شعر جدید از: محمد شمس لنگرودی توسط انتشارات نگاه به چاپ رسیده است. مجموعه شعرهایی با نام‌های «آوا‌های فرشته بی‌بال»، «تعادل روز بر انگشتم» و «و عجیب که شمس‌ام می‌خواند». شمس لنگرودی که معمولاً شعرهای خود را به شعرهای تغزلی و غیرتغزلی تقسیم می‌کند در این سه مجموعه نیز همین مسیر را دنبال کرده است. مجموعه او عجیب که شمس‌ام می‌خواند»، شامل شعرهای تغزلی شمس لنگرودی است و ۶۳ترانه عاشقانه او را در برمی‌گیرد.

دفتر دیگر با نام «تعادل روز بر انگشتم» نیز شامل دیگر شعرهای تغزلی اوست. این مجموعه، شعرهای سال‌های ۱۳۹۰ و ۹۱ را در بر می‌گیرد. در یکی از شعرهای کوتاه این مجموعه می‌خوانیم: «دست‌های تو/ تصمیم بود/ باید می‌گرفتم و دور می‌شدم»

اما به‌جز دو مجموعه شعر تغزلی شمس، حدود ۰۶شعر غیرتغزلی او نیز در مجموعه‌ای به‌نام «آواز فرشته بی‌بال» آمده است. شعرهای این مجموعه غالباً با مضمون اجتماعی سروده شده‌اند و در تلاوم دیگر آثار او سبک سادهنویسی در شعرهای این مجموعه هم رعایت شده است و روایتی ساده اما عمیق از مسایل اجتماعی به‌دست می‌دهند. فضای این شعرهای اعتراضی-اجتماعی در عین پیوند با جهان شمس شمس با شعرهای عاشقانه و تفاوت آشکاری دارد. «جامعه»، «انسان» و نسبت این دو باهم از جمله مضامین عمده این شعرها هستند. زندگی و مرگ نیز از دیگر محورهاى برجسته این مجموعه شعر است. برای مثال در دو شعر این مجموعه که این مضامین در آنها دیده می‌شود، می‌خوانیم: «اشتباه/ تولد من بود/ تصمیم اول‌مان را چرا/ همیشه غلط می‌گیریم» و نیز «این همه دوستدار هم نباشیم / امرگ یک تن‌مان می‌بیند / یک تن می‌پرد،

آوا‌های فرشته‌های بی‌بال شامل ۸۷ قطعه شعر کوتاه و بلند شمس لنگرودی در این زمینه است. شمس در این مجموعه از عنصر طنز در سرودن شعر هم استفاده کرده و نوعی فضای سوررئال در این شعرها دیده می‌شود. شعرهای «آواز فرشته بی‌بال» را به‌نوعی می‌توان اامه مجموعه «ملاح خیابان‌ها» دانست. مجموعه شعرى که توسط انتشارات «آهنگ دیگر» منتشر شده بود و شعرهای آن با بهره‌گیری از اجزای زندگی روزمره زبانی متناسب با این فضا داشتند.



عکس: مهدی زریبانی

گفت‌وگو با محمد شمس لنگرودی به مناسبت انتشار مجموعه شعر«آوا‌های فرشته بی‌بال»

و عجیب که شمس‌ام می‌خواند

بی‌بال» شب‌های زندگی بیشتر به چشم می‌خورد و این دلیلی جز رسوب مشکلات همین

سال‌هانی‌می‌تواند باشد. مشکلات اجتماعی در این سال‌ها انگار یک جوهرایی طبیعی شده است و ما سعی می‌کنیم غیرطبیعی خودمان را نگه داریم و منطبق با این مشکلات نفس بکشیم. این دفتر حاصل همین دوران است.

✎ این مجموعه شعر شمس لنگرودی، نشان‌دهنده گذار از نشانه‌های متداول سادهنویسی است که تنورسین اصلی آن هم بوده است. اما آیا بیندیی به نگاه نیمایی نیز در روایت شعرهای این مجموعه دیده می‌شود. آیا شمس لنگرودی همچنان اساس روایت شعرهایش را شعر نیمایی می‌داند یا رویکردی متفاوت را در پیش گرفته است؟ بعد از نیما هر جریانی که در شعر ایجاد شد باید تکلیفش را با نیما مشخص می‌کرد. یا به موزات نیماست یا رودرویش. هیچ جریانی در هوا پیدا نشد. مثلاً هوشنگ ايراني که از شاعران بالقوه خوب ما بود در گفتمان پر خاشگرانه با نیما پیدا شد، یعنی آگاهانه نخست سعی کرد تکلیفش را با او در م‌قاتالش روشن کند. شاملو، فروغ، نصرت، اینها به موزات نیما حرکت کردند. چون نیما اساس شعر ایران را متحول کرد. من هم که به طریقی تحت تاثیر زیبایی‌شناسی هوشنگ ايراني هم بوده‌ام، اینشخور شعرم نظام زیبایی‌شناسی نیماست، من اعتقاد به دیالکتیک دارم. من مثل نیما اعتقاد به نوعی نظم در هستی و زندگی دارم. من به فرمی که نیما اشاره می‌کند پایبندم، حتی در شعر بلند اقصیده لبخند جاک‌چاک» که شعرى پارلی و غیرنیمایی است تحت تاثیر افکار نیما هستم. بعدتر بود که رفتم به سمت شعرى که حالا اصطلاح شده است «شعر ساده»

✎ شما اولین بار صراحتاً به این سبک اشاره کردید، یعنی سادهنویسی؟

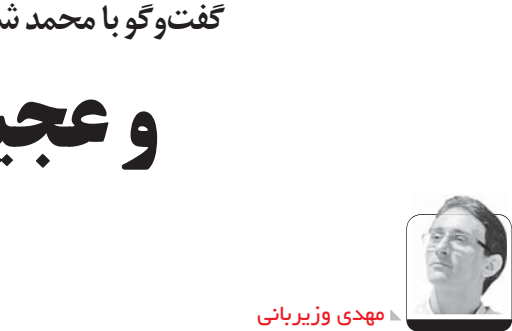
سال‌ها پیش در یک گفت‌وگو با یزدان سلحشور و مهرداد قاسم‌فر در روزنامه ایران اعلام کردم: «من دیگر نمی‌خواهم شاعر نخبگان باشم» و این گویا اولین جرقه‌ای بود که بعدها به سادهنویسی موسوم شد. طبیعتاً منظور من از شعر ساده هرگز شعر ساده‌لوحانه نیست. همان‌طور که گفتیم اسابتد من حافظ و سعدی هستم. مگر حافظ و سعدی ساده‌لوحند؟ حالا زیاد از سوال اصلی شما فاصله نگیرم و بر گردم به آن. ببینید شعر نیمایی شوربست که ساختارش به قول خودش «عوضیکه است و مجموعه این اعضا پیکرهای می‌سازد به نام شعر نیمایی. من تا اقصیده لبخند جاک‌چاک» همان فرم اصلی نیمایی را تبعیت می‌کردم. در قصیده لبخند چاک چاک، آندم منظوم‌های پارلی نوشتم. یعنی تکه‌های پراکنده‌ای که وقتی کنار هم قرار می‌گیرند صورت واقعی فرم‌ش را نشان می‌دهد. این کتاب با استقبال خوب منتقدان مواجه شد اما چیزی که من می‌خواستم، خوشامد منتقدان نبود استقبال مخاطبان بود. دنبال مکانیسمی گشتم که مرا بدان سو هدایت کند تا اینکه نمود و سازوکارش را در شعرهای حافظ یافتم. شعرى به قول حافظ ساده اما بسیارنقش. شعرى که به ظاهر ساده است اما از زیباییات‌های زیاد شکل یافته است و هرچه دقیق‌تر شعرى است در درون آن است.

بعد از نیما هر جریانی که ایجاد شد باید تکلیفش را با نیما مشخص می‌کرد. یا به موزات نیماست یا رودرویش. هیچ جریانی در هوا پیدا نشد. ناخودآگاهش ایرانی که از شاعران بالقوه خوب ما بود در گفتمان پر خاشگرانه با نیما پیدا شد و شاملو، فروغ، نصرت، اینها به موزات نیما حرکت کردند. چون نیما اساس شعر ایران را متحول کرد. من هم به طریقی تحت تاثیر زیبایی‌شناسی هوشنگ ايراني هم بوده‌ام

✎ نسل شاعرانی مثل محمد شمس لنگرودی، که در پروسه‌ای منسجم می‌نویسند، دارای نوعی خودآگاهی و حس تاریخی‌اند که بسیار در شعرهایشان دیده می‌شود. معمولاً شاعرانی از این جنس شاعرانی تزیین اما عصمی و مقلنون به جامعه‌اند که معانی محبوس و اتکار می‌کنند. آیا این مسایل در ترکیب‌بندی کلمات شعرهای «آوا‌های فرشته بی‌بال» سایه افکنده است؟

قاعدتاً همین‌طور است که شما گفتید. در شعر یابانی این مجموعه که خطاب به «رضا مقصدی» نوشته‌ام تمام این بی‌اعتباری و بی‌اعتدادی و شکنندگی که پیرامون من و هستی وجود دارد به چشم می‌خورد و یک نوع نقد گذشته در آنها وجود دارد. من مشخصاً در آن شعر که خطاب به «رضا مقصدی» نوشتم گذشته خودم را به‌طور کلی تخریب می‌کنم و در واقع گذشته را به سُخره می‌گیرم. وقتی تو گذشته را به سُخره می‌گیری، اگر قرار بدهد زنده باشی، باید تدبیر متفاوتی را تدارک ببینی. باید یک تعریف دیگر از زندگی داشته باشی. این بازتعریفی، یکی از مشخصه‌های مدرنیته است، برای اینکه در سنت هرگز بازتعریفی وجود ندارد و معنا از قبل وجود دارد. این کتاب صبیایی علیه همین مشقت بازتعریفی است. با این‌همه تصور می‌کنم همه اینها را باید مخاطب مشخص کند.

✎ صحبت از «سنت» پیش آمد، به عقیده خودتان شعر شمس لنگرودی برآمده از کدام سنت شعر فارسی است؟ به اعتقاد من «صناعات ادبی»، صناعات ادبی سنتی ما در شعر مدرن هم کارکرد دارد. مثل ایهام، ایجاز، استعاره و... من همچنان در شعرم از این امکانات کلاسیک استفاده می‌کنم که متأسفانه در شعر امروز ما خیلی نازل و ضعیف است. شما که به شعر شاعران پیشگام معاصر مانگاهی بیندازید، متوجه می‌شوید که آنها سادەترین شعرها را با صناعات ادبی ارتقا می‌دادند. این توانایی در شعر معاصر امروز ما بسیار کم شده است. چیزی که مرا به سوی سنت شعر گذشته رجوع می‌دهد صناعات ادبی است. استاد مسلم این قضیه



اگرچه شعر همچنان یک روایت ناشناخته است اما با زبان ساده تبدیل به پدیده‌ای متفاوت‌تر از پیشین الفبا در قامت ماتیفیست می‌شود. می‌شود شعر ساده و نه ساده‌لوح که با شیوه‌ای خاص از نوع بیان چنان به سمت سوز، فضا و موضوع و المان‌هایی تازه حرکت می‌کند و مخاطب را به آن ارجاع می‌دهد که تمام کارکردهای مسلط و غالب گذشته در متن را به سُخره می‌گیرد و با این ساده‌گی زبانی، موجب تحول در فکر و زاویه دید مخاطب می‌شود. «سادهنویسی» در شعر ایران با محمد شمس لنگرودی شکل گرفت، شاعری که این روزها به خاطر همین تفاوت در سبک شعرى و البته تبعات این جریان مدام مورد نقد قرار می‌گیرد. او تنورسین فضایی متفاوت از دیدگاه‌های مسلط شعر نیمایی بوده است که پس از شاملو طرزى دیگر در روایت شعر سپید را در ادبیات معاصر ما ایجاد کرده است. که البته این سبک نیز مانند هر حرکت خلافت‌ای منتقدان خود را داشته است. دفتر شعر «آوا‌های فرشته بی‌بال» مجموعه شعر جدیدی از محمد شمس لنگرودی است که به تازگی توسط انتشارات نگاه منتشر شده است. مضمون اجتماعی این شعرها، این مجموعه را با دیگر مجموعه شعرهای این شاعر متفاوت کرده است. گرچه شعرهای این دفتر در ادامه سبک سادهنویسی تعریف می‌شود اما به خاطر فضای اعتراضی –اجتماعی‌اش با شعرهای عاشقانه و تفاوتی آشکار دارد. با محمد شمس لنگرودی درباره این دفتر شعر به گفت‌وگو نشستیم.

✎ شعر محمد شمس لنگرودی، جهان را در نوعی زبان خاص می‌ساخت و مخاطب را به تماشای آن می‌نشاند؛ آیا در مجموعه شعر «آوا‌های فرشته بی‌بال» این رویکرد همچنان رویکرد مسلط است؟ و شعر لنگرودی کشش و کوشش شاعری است که خلاصه زبان و جهان را شعر می‌داند؟

ببینید شعر برای من یک امر ناخودآگاه است؛ ناخودآگاه هم به معنای ناآگاهی نیست، بلکه پدیده‌ای متکی بر آگاهی است. بر مبنای کیفیت خودآگاه است که ناخودآگاه شکل می‌گیرد، منتها مکانیسم آن برای افراد روشن و مشخص نیست. شعر محصول همین ناخودآگاه است. یعنی نوعی خواب است که در بیداری بر ما می‌گذرد و این مخاطب است که باید تشخیص بدهد چه اتفاقی در حال رخ‌دادن است. مثلاً امروز خاتم دکتر مریم اسحاقی تلفنی به من گفت که در ۷۱ شعر مجموعه «آوا‌های فرشته بی‌بال» ۵۱ نام انواع پرندehا به کار رفته است. واقعا این موضوع از قبل از این نمی‌دانستم. حالا این موضوع چیست، نمی‌دانم. بنابراین اینکه یک تقدیر گرابی در شعرم وجود داشته و اینکه آیا هنوز هم حضور دارد یا نه، واقعا نمی‌دانم. منتها یک چیز را می‌دانم و آن این است که آوا‌های فرشته بی‌بال، محصول یک دوره نه‌چندان شاد زندگی من بود و شاید به همین دلیل نامش آوا‌های فرشته بی‌بال شده است. به نظرم آدمی در هستی خیلی موجود درم‌اند و بیچاره‌ای است، حتی بیچاره‌تر از سایر حیوانات، چراکه حیوان ظاهراً تصور و توهمی نسبت به زندگی ندارد، اما انسان خودبه‌خود خود را اشرف مخلوقات می‌داند و به نظر من خیلی انگیز است موجودی که تا این حد در ضعف بهسر می‌برد که یک قطره آب می‌تواند در گلویش باعث مرگش باشد، خودش را اشرف مخلوقات تصور کند. بنابراین موضوع اسیربودن انسان در پهنه هستی، هنوز از مشغله‌های من است. اما گاهی به این قضیه با رویکردی خوش‌خویانه‌تر نگاه می‌کنم که عموماً هم اینگونه است، اما در این کتاب این خوش‌خویانه دیدن، کمتر وجود دارد.

به زندگی، سساقی مهلت امروز به فردا ممکن... در شعرهای حافظ است که سعی در هماهنگ‌کردن تدبیر و تقدیر را می‌بینیم. نتیجه حرفم این است که آن اعتقاد تقدیری در روزهای نوشتن شعرهای این دفتر هم در من وجود داشته اما با رویکردی کمتر خوش‌خویانه و امیدوارانه.

✎ در این مجموعه، شاعر از همان ابتدا و شعر اول این دفتر، به آستانه‌ای پا می‌گذارد که فرآیندی هستی‌شناسانه را پشت‌سر خودش دارد. مفهوم اضطراب در برابر جهان پیرامونش تقریباً در تمام شعرهای این دفتر دیده می‌شود و آندوه بر تن بسیاری از شعرها نشسته است. درباره این آندوه که شدیدتر و متفاوت‌تر از دفتر شعرهای قبلی‌تان است، چه نظری دارید؟

ما با تزریق شادی‌های خودخواسته در این جهان زنده‌ایم، و اگر به حال خودمان رها شویم، مثل یک شیشه فرو می‌افتیم و می‌شکنیم. این وضع اضطراب‌آلودی که در زندگی همگانی ما وجود دارد، غیرانسانی است. غیرانسانی نه به مفهوم عاطفی و اخلاقی بلکه، آنکه اصلاً برای انسان نیست. یعنی از قدرت تحمل انسان خارج است. این همه بیکاری، این همه اعتیاد، این همه اضطراب بیرون از تحمل آدمی است. ما به ضرب و زور و تزریق شادی و امید زنده‌ایم. هنر نتیجه همین ناکامی و اضطراب است. به قول نیما که می‌گوید زاده اضطراب جهلیم... زیرساخت شعر من هم هرگز از آندوه خالی نبود. اما در این مجموعه حق با شماست بیشتر است. به همان دلایلی که عرض کردم گاهی سرخ‌زدگی از دست ما خارج می‌شود. در کتاب «لب‌خوانی‌های قزل‌آلای من» نوشتم: «آتمای روزها یک روزند، آنکه تکه میان شیبی بی‌پایان». در مجموعه «آوا‌های فرشته